

پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
ماه‌نامه علمی (مقاله علمی - پژوهشی)، سال نوزدهم، شماره هشتم، آبان ۱۳۹۸، ۲۴۷-۲۶۷

نقد و بررسی کتاب البلاغة و التحليل

نصرالله شاملی*

مرضیه سادات کدخدائی**

چکیده

کتاب البلاغة و التحليل از انطوان مسعود البستانی از ده‌ها کتاب درسی علم بلاغت در دانشگاه‌های کشورهای عربی و از جمله ایران است که اخیراً در برخی مقاطع، به‌ویژه مقطع کارشناسی و حتی در گروه‌هایی که در زمینه علم بلاغت تخصصی ندارند، به‌منظور تدریس در مقطع کارشناسی ارشد انتخاب شده است. بدیهی است این اثر مانند بسیاری از تألیفات درسی نقاط ضعف و قوتی دارد که هنگام تدریس آن در دوره کارشناسی و ارشد بدان دست یافتیم. سعی ما بیش‌تر در رفع مواردی بوده است که دانشجویان با آن درگیر بوده‌اند. این کتاب نتوانسته است مطابق کتاب‌های دیگر بلاغی چون البلاغة الواضحة و جواهر البلاغة، که در محافل دانشگاهی جایی باز کرده، برای دانشجویان یا استادان جایگاه علمی موفق داشته باشد، اما با کمی تغییر در محتوای درسی و تمرین‌های هر بخش می‌توان به اصلاح کتاب کمک کرد. این مقاله در زمینه همین موضوع نگاشته شده است تا برای خوانندگان و تصمیم‌گیرندگان کتب درسی دانشگاهی مفید باشد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، بلاغت، البلاغة و التحليل، البستانی.

* عضو هیئت علمی، استاد دانشکده زبان‌های خارجی، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

shameli1332@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کاشان، marziehkadkhodaie@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۲۸

Copyright © ۲۰۱۸, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution ۴.۰ International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

۱. مقدمه و بیان مسئله

موضوع بلاغت پیشینه‌ای طولانی دارد و سال‌ها پیش از ظهور اسلام در زبان عربی شاعران و خطیبان از آن بهره‌مند بودند و بدان توجه داشتند، اما علوم بلاغی، زیباشناسی سخن، یا دانش شیواسخنی از جمله فنون ادبی است که شاخه‌های معانی، بیان، و بدیع را در بر می‌گیرد و با ظهور اسلام و نزول قرآن و در سایه تمدن اسلامی رشد یافت و مورد توجه قرار گرفت و به مرور زمان مراحل تکامل را طی کرد. از نظر مورخان علت و منشأ شکل‌گیری دانش‌های مسلمین را باید در قرآن جست‌وجو کرد؛ زیرا بیش‌تر علوم یا از خود قرآن کریم نشئت گرفته یا برای فهم بیش‌تر قرآن پدید آمده و در هر صورت مستقیم یا غیرمستقیم تحت‌تأثیر قرآن قرار دارد (زیدان ۱۹۸۳: ۳۸) و در قرن دوم و سوم هجری عالمان و ادیبان زبان عربی در زمینه بلاغت به تحقیق و بررسی پرداختند، زیرا دریافتند آشنایی با این علوم باعث فهم بیش‌تر و درک عمیق‌تری از مطالب ادبی و متون دینی به‌ویژه قرآن و نهج‌البلاغه می‌شود. از نخستین سال‌های تدوین و تألیف، اشاره به موضوعات بلاغی را در کتاب‌های مختلف می‌توان یافت. سیبویه در اثر مشهور خود، *الکتاب*، به مواردی اشاره دارد که بعدها در زمره موضوع‌های بلاغی جای می‌گیرد، مانند باب‌اللفظ للمعانی، باب ما یکون فی اللفظ من الاعراض، و باب ما یحتمل الشعر (سیبویه ۹۸۸: ۴-۶). فراء در کتاب *معانی القرآن* ضمن شرح آیات قرآن به تقدیم و تأخیر، ایجاز و اطناب، معانی مجازی، برخی ادوات پرسش، تشبیه، کنایه، و استعاره می‌پردازد (فراء ۹۷۲: ۳-۸). دانشمند هم‌عصر او ابو عبیده معمر بن مثنی نیز در کتاب خود، *مجاز القرآن*، موضوعات بلاغی را آورده است (ابو عبیده بی تا: ۱-۲). جاحظ در کتاب *البيان والتبيين* به بسیاری از فنون بلاغی و اسلوب‌های بیان پرداخته و نمونه‌هایی را برای هر یک ارائه کرده، اما برای هیچ‌یک اصطلاح یا تعریفی نیاورده است (جاحظ ۹۶۸: ۴؛ ضیف ۹۶۵: ۶؛ مبارک ۹۹۵: ۳). جاحظ ضمن اشاره به برخی عیب‌های عمومی مانند لکنت زبان و جوب رعایت مقتضای حال را، که در حقیقت تعریف بلاغت در علم معانی است، مطرح می‌کند (جاحظ ۹۶۸: ۴). از این روست که برخی او را پایه‌گذار بلاغت عربی دانسته‌اند (ضیف ۹۶۵: ۸؛ نوفل ۹۴۸: ۱۰؛ مبارک ۹۹۵: ۵). عبدالله بن معتر نخستین کتاب بلاغی را با عنوان *البدیع* نوشته است (ابن‌المعتر ۹۷۹: ۸). واژه بدیع در این کتاب به فنون شناخته‌شده بلاغی اشاره دارد، زیرا نخستین فنی که وی در این کتاب بدان پرداخته استعاره است.

از کسانی که در زمینه نگارش بلاغت صاحب تألیفاتی است انطوان مسعود البستانی عالم معاصر، ادیب، و بلیغ است. از آثار مهم وی می‌توان به *أحدث الأسالیب العصرية*، *أوضح النهج التربویه*، و چندین کتاب دیگر اشاره کرد و به سبب این که نام‌برده سال‌ها در تدریس

اسلوب بلاغت تلاش و کوشش کرده می‌توان او را از شخصیت‌های موفق در تدوین کتب درسی به حساب آورد (البستانی ۱۹۹۱: ۷-۸). کتاب البلاغه و التحلیل از جمله کتب بلاغی وی است که با تلفیقی از بلاغت قدیم و جدید نگاشته شده و سبب برجسته شدن اثر شده، هرچند خالی از اشکال نیست. با توجه به این که کتاب مذکور در محافل علمی تدریس می‌شود و اشکالاتی در زمینه نگارش مطالب دارد و تا به حال پژوهشی درباره آن صورت نگرفته، بر آن شدیم تا ضمن توصیف بخش‌های مختلف کتاب روش تألیف را بیان و اشکالات را مطرح کنیم و پس از بیان هر اشکال راه‌حل مناسب آن را ارائه دهیم. دو مقاله «نقد استعاره تمثیلیه در کتب بلاغی» از علی سینا رخشنده‌مند و «نقد و تحلیلی بر استعاره عنادیه» از حسین آقاحسینی به نقد مباحث فوق در کتب بلاغی می‌پردازد، اما مقاله حاضر کتاب البلاغه و التحلیل را به طور کامل و در تمامی موضوعات نقد و بررسی می‌کند.

۲. نقد و بررسی کتاب

۱،۲ درس اول

۱،۱،۲ فصاحت در لغت

فصاحت در لغت به معنای گشاده‌سخن، درست مخارج گردیدن، زبان‌آورشیدن (پورشیرازی ۱۳۹۰، ذیل مدخل «فصح»)، فصیح‌شدن (شرتونی لبنانی ۱۳۸۵: ذیل مدخل «فصح»)، و روانی کلام (معین ۱۳۵۰: ذیل مدخل «فصح») است. این کلمه، که در معنای لغوی به معنای آشکارشدن و بیان کردن است، در معانی گوناگونی به کار رفته که بی‌تردید برخی از آن‌ها حقیقی و برخی مجازی است (فیروزآبادی بی تا: ذیل مدخل «فصح»).

۲،۱،۲ فصاحت در اصطلاح

در اصطلاح ادبی فصاحت بر سه قسم است: فصاحت کلمه، فصاحت کلام، و فصاحت متکلم. فصاحت کلمه عبارت است از سلامت آن از غرابت و تنافر حروف و مخالفت قیاس صرفی. فصاحت کلام عبارت است از خلوص آن از تنافر کلمات و ضعف تألیف و تعقید لفظی و معنوی. بعضی خلوص آن را از تکرار و تتابع اضافات نیز شرط کرده‌اند. فصاحت متکلم عبارت است از توانایی تکلم بر تألیف کلام فصیح هرچند تکلم به کلام فصیح نکند و بدون داشتن این قوه فصیح نیست، هرچند برحسب اتفاق تکلم به کلام فصیح کند (معین ۱۳۵۰: ذیل مدخل «فصح»).

۳،۱،۲ فصاحت کلمه

نویسنده در هر درس ابتدا عبارتی را که متناسب آن درس باشد گردآوری کرده و با اصطلاح «التحلیل» سعی در توضیح بسیار مختصر با استفاده از اصطلاحات متعارف در همان درس کرده است و با آوردن اصطلاحی دیگر با عنوان «المبدء» فصاحت کلمه را به‌طور موجز و اشاری بیان کرده است.

۱،۳،۱،۲ نقد و بررسی در فصاحت کلمه

اولاً در نظام تعلیم و تربیت چه دانش‌آموز و چه دانشجو نیاز دارد که اصول اولیه موضوع درس، موضوعات، و مسائل پس‌از آن و تعریف آن‌چه می‌خواهد یاد بگیرد به‌طور نظام‌مند و روان آورده شود. مثلاً در بحث «بلاغت» در ابتدا لازم است درباره موارد زیر بحث شود: علم بلاغت سه علم معانی، بیان، و بدیع است. در مقدمه این علم طبق ضوابط تعلیم و تربیت لازم است بدانیم که این علم فایده‌اش در کجاست.

طبق روال گذشته فایده این علم در سه امر است: ۱. فصاحت، ۲. بلاغت، و ۳. بدیع (زیباشناسی) و چون فصاحت و بلاغت در ساختار کلام واقع می‌شوند و زیباشناسی در مرحله بعد از تدوین کلام است، اصولاً در تمام کتب درسی، که بلاغت موضوع آن‌هاست، مؤلفان این فن به بحث در فصاحت و بلاغت می‌پردازند.

روش درست آن است که بگوییم: الفصاحة: یوصفُ بها المفردُ و الکلام و المتکلم (قرزینی ۱۳۸۳: ۱۷-۱۸).

یعنی فصاحت که غایت اولی علم بلاغت است به سه چیز تعلق می‌گیرد: ۱. فصاحت در کلمه، ۲. فصاحت در کلام، و ۳. فصاحت متکلم.

سپس بیان آن به ترتیب زیر است که: الفصاحة فی المفرد خلوصه من تنافر الحروف و الغرابة و مخالفة القیاس (هاشمی ۱۳۸۸: ۱۲)؛ یعنی فصاحت در کلمه پاک‌شدن این کلمه است از «تنافر حروف»، «غرابت»، و «مخالفت قیاس».

در این جا سه اصطلاح به کار رفته که هر یک به بیان نیازمند است، ضمن آن‌که هر سه از عیوب فصاحت در کلمات شمرده می‌شوند، اما مؤلف هیچ توضیحی درباره آن‌ها بیان نکرده و در همان ابتدا، متن دعاگونه‌ای را آورده است؛ متنی که منسوب به یک نویسنده معروف، مشهور، و معاصر است و به عقیده مؤلف این مقاله جدیدبودن این کتاب، که در

مقدمه بر آن تأکید شده، همین متون (شعری یا نثری) است که غالباً مربوط به ادیبان معاصر است و الا از جنبه سبکی مؤلف همان کاری را که مؤلفان بلاغت انجام داده‌اند، تکرار کرده است. البته هر جا از تمرین‌های شعری که مایه گذاشتن از نویسندگان معاصر ممکن نبوده به‌ناچار از همان اشعاری استفاده کرده که مربوط به شاعران قدیم است.

مثلاً در صفحه ۱۰ از درس اول ذیل عنوان «عیوب فصاحة الکلمه» اشعار دو شاعر جاهلی و عباسی، یعنی شعر امرؤالقیس و متنبی، آمده است. این ابیات همان‌هایی‌اند که در بیش‌تر کتاب‌های درسی علم بلاغت زبان‌زد طلاب این علم است. در صفحه ۱۱ کتاب بدون این‌که نویسنده اشاره‌ای به «مخالفة القیاس للقواعد» کند در *التحليل* گفته است: به‌جای کلمه بوقات در شعر متنبی، که جمع آن به الف و تاء است، باید ابواق باشد. درحالی‌که باید توضیح می‌داد: مخالفت قیاس یعنی کلمه بوقات برخلاف قاعده است و بحث آن مربوط به علم صرف است و مورد قبول اهل ادب است. هم‌چنین کلمه أجَلَل به‌جای کلمه أجَلّ، پس از تعریف مؤلف می‌توانست از همان شعر متنبی درس بگیرد و لفظ «بوقات» را، که خلاف قیاس صرفی است، مطرح کند، اما او این کار را آن‌طور که شایسته کتاب درسی است انجام نداده است.

هم‌چنین، در واژه «المستشزرات» نیز بدون هیچ توضیحی به خلاف قاعده آن در فصاحت کلمه اشاره شده است. دانشجو وقتی به این واژه می‌رسد آن را می‌خواند و متوجه تنافر در حروف آن نمی‌شود. آری مدرس با تجربه ناچار است که خود تمامی بحث تنافر در حروف را دنبال کند، درحالی‌که مؤلف کتاب می‌بایست برای توضیح بیش‌تر همت گمارد. با هدایت مدرس برای دانشجویان روشن می‌شود نه آن‌که خود مدرس برای فهم بهتر به آوردن مثال‌های اضافی مجبور شود. مؤلف می‌بایست فقط واژه «مستشزرات» را توضیح کافی می‌داد و چگونگی این تنافر را هنگام تلفظ می‌نوشت تا دانشجویان با فهم بهتری از مطلب بگذرند؛ مثلاً مؤلف ضمن متنافر خواندن مستشزرات معنای لغوی آن را «المرتفعات» به دانشجویان تفهیم کند و ریشه آن را به‌صورت فعل ماضی بنویسد تا فهم آن برای مخاطبان آسان‌تر شود. یعنی اضافه کند که: استَشزَرَهُ: رَفَعَهُ إِلَى الْعُلَى، یعنی منشأ تنافر در کلمه یادشده قرار گرفتن شین است که از حروف مهموسه است و قرار گرفتن آن بین سین و زاء، که از حروف مهجوره است (یعنی در تلفظ آن صدای آشکار لازم دارد)، و تاء، که از حروف مهموسه الشدیدة است که همه این سه حرف در یک کلمه بیانش هنگام صدادار شدن برای متکلم سخت و برای سامع نیز شنیدنش دل‌خراش است.

در بخش «المبدء» در صفحه ۱۱ نویسنده کم‌ترین توضیحی در خصوص مخالفت قیاس، غرابت لفظ، و تنافر حروف نداده و فقط به عیوب کلمه، چنان‌چه یکی از این سه امر باشد، اکتفا کرده که این امر با اصول اولیه تعلیم سازگاری ندارد.

مؤلف به‌جای متن دعائیه‌ای در صفحه ۱۰ در ابتدای امر از امین الريحانی آورده درحالی‌که می‌توانست سوره‌ای کوتاه از قرآن یا آیاتی را که از نظر فصاحت و بلاغت و معنا مشکلی نداشتند بیاورد، اما با آوردن متن مذکور اشکالاتی به آن وارد است که به آیات قرآنی وارد نیست.

آوردن کلماتی چون حق، حب، و حکمت از نظر تلفظ فصیح‌اند، اما بلیغ نیستند، چون تناسب معنایی در آن‌ها رعایت نشده، مثلاً حق با حب یا حب با حکمت نزد اهل معرفت جمع نمی‌شوند. حب با معرفت سازگار است و حکمت با علم و حق با وجود و این معنا در نزد اهل بلاغت متناسب نیست.

۲،۳،۱،۲ نقد و بررسی در فصاحت کلام

روش مؤلف از ابتدا آوردن متنی (نثر) از یک نویسنده معاصر است که در این‌جا از جبران خلیل جبران در خصوص فصاحت کلام استفاده کرده است. نویسنده بایستی در ابتدا اصطلاحات نگاشته در متن هم‌راه با مثال‌های معروف و مشهور و ساده را توضیح دهد و مراد از فصاحت کلام را ذکر کند. نشانه‌های کلام فصیح را پس از توضیح مخاطب و سامع را برای شنیدن متنی که هم کلمات فصیح باشند و هم کل کلام فصیح باشند باید به‌صورت تطبیقی بیاورد.

همان‌طور که دیده می‌شود، نویسنده در صفحه پنج به‌صورت گذرا به خالی بودن کلام از ادوات جر و اضافه پیاپی عبارات اشاره می‌کند و به تطبیق کلام با قواعد نحوی و سلامت کلام از تعقید لفظی و معنوی، که هرکدام به توضیح نیاز دارد، نپرداخته است.

در صفحه ۱۲ در بخش «لمن یرید التعمق» بحث «عود الضمیر الی المتأخر» را نکته‌ای مهم و عمیق دانسته که می‌بایست در همان عیوب فصاحت کلام مورد بحث واقع می‌شد. به نظر می‌رسد همین نکته «عود الضمیر الی المتأخر» از نظر کاربردی بیش از تعقید اهمیت داشته باشد؛ زیرا بیش‌تر مشکلات «عود الضمیر الی المتأخر» در شعر اتفاق می‌افتد تا نثر، اما تعقید لفظی، که از عیوب مهم فصاحت است، کم‌تر از جانب ادیب ظاهر می‌شود و آن‌چه اهمیت دارد «تعقید معنوی» است و جای توضیح تعقید معنوی در این‌جا کاملاً خالی است.

نویسنده در ناحیه «تطبیق» ابیات چندی از شعرهای مربوط به درس را ردیف کرده و به جز بیت اول و دوم توضیحی نداده که بهتر بود دست کم آن‌ها نیز مورد تطبیق واقع می‌شدند تا دانشجو بتواند خود به مطالعه و حل تمرینات بعدی با پختگی بیش‌تر بپردازد؛ سپس، در پایان درس اول (صفحه سیزده) دو تمرین آورده شده که اولی مطابق درس فصاحت و بلاغت تنظیم شده، اما تمرین دومی تکلیفی مالایطاق است. این سؤال مطرح می‌شود که چرا نویسنده کلام خود را بدین‌گونه مطرح کرده است، زیرا مؤلف با آوردن سه مثال از متن (شاعر بزرگ دوران عباسی) در بحث عیوب فصاحت از دانشجویان خواسته است تا به متن (شعر یا دیوان او) مراجعه کنند، درحالی‌که می‌بایست چند بیت مخالف با قواعد قیاس و مانند آن را به منزله تطبیق می‌آورد و سپس چند بیتی که از نظر نویسنده مخل به فصاحت‌اند در این تمرین دوم مثال می‌زد و از خوانندگان می‌خواست عیوب مخل را تشخیص بدهند.

۳,۳,۱,۲ نقد و بررسی با پیش‌نهاد فصاحت متکلم

در درس اول بحث از فصاحت کلام و کلمه و متکلم بود و نویسنده هیچ اشاره‌ای به فصاحت متکلم نکرده است.

سعد تفتازانی در شرح مختصر چنین می‌گوید: «و فی المتکلم ملکه یقتدر بها علی التعبير عن المقصود بلفظ صحیح» (تفتازانی بی تا: ۲۶). متکلم فصیح کسی است که در خود ملکه‌ای قادر به بیان معنا داشته باشد و در آن کلمات فصیح گفته شود و برای آن‌که این تعریف را بهتر توضیح دهد به آوردن عباراتی به نثر نیاز است؛ آن هم آیاتی از قرآن و کلام معصوم (سخنانی از رسول خدا (ص)) و سپس ابیاتی که شاعران برجسته عرب در بسیاری از جاها حکیمانه مطالبی فصیح سروده‌اند که دال بر قریحه و استعداد ذاتی آن‌هاست. نویسنده کتاب مسیحی است و از آوردن آیات قرآن و کلمات فصیح از رسول خدا (ص) پرهیز کرده که این از ضعف‌های مهم این کتاب شمرده می‌شود.

۴,۱,۲ پیش‌نهاد برای درس اول

برای خوانندگان یک تألیف خوب آن است که دانشجویان را به روش علمی تشویق کند تا بتوانند اهداف هر درس را فراگیرند. برای نمونه متنی را از یک کتاب بلاغی می‌آوریم:

شناخت کلماتی که متنافره الحروف‌اند به آسانی ممکن نیست. این امر به ذوق خواننده پس از تمرینات فراوان نیاز دارد تا گوش به صورت خودکار تا کلمه‌ای را از راه شنیدن تشخیص داد که با ذوق سلیم او نمی‌سازد آن را پس زند (حسینی ۱۳۸۷: ۶۸).

همان نویسنده در بخش معرفت و شناخت کلمات غریب مطالعه معاجم لغوی را پیش‌نهاد می‌دهد و در شناخت قیاس لغوی مطالعه علم صرف را پیش‌نهاد می‌کند و در بحث ضعف تألیف مطالعه نحو را ملاک تشخیص قرار می‌دهد (همان: ۶۸) و در بحث تنافر کلمات می‌گوید: تنافر الکلمات: تحصل بمعرفة کون الکلمات ترتاح لها النفس و یمیل اليها الذوق (همان: ۶۸)؛ یعنی تشخیص تنافر حروف از این امر ناشی می‌شود که نفس احساس نشاط کرده و ذوق سلیم آن را بیاید.

۲,۲ درس دوم

۱,۲,۲ بلاغت در لغت

بلاغت در لغت به معنای چیره‌زبانی (پورشیرازی ۱۳۹۰، ذیل مدخل «بلغ»)، فصاحت (شرتونی لبنانی ۱۳۸۵، ذیل مدخل «بلغ»)، رسایی سخن و خالص بودن کلام از ضعف تألیف (عمید ۱۳۶۳، ذیل مدخل «بلغ»)، رسیدن و منتهی شدن است (هاشمی ۱۳۸۸: ۲۳). منظور از رسیدن این است که می‌توان به هدف موردنظر در گفتار دست یافت (ابن فارس ۱۴۰۴: ذیل مدخل «بلغ»).

۲,۲,۲ بلاغت در اصطلاح

در اصطلاح معانی بیان، مطابقت کلام با مقتضای حال مخاطب (هاشمی ۱۳۸۸: ۲۶)، رسیدن به مرتبه منتهای کمال در ایراد کلام به رعایت مقتضای حال (رامپوری ۱۳۶۲، ذیل مدخل «بلغ»)، آوردن کلام مطابق اقتضای مقام به شرط فصاحت است (نفیسی بی‌تا: ذیل مدخل «بلغ»). بلاغت، در مفهوم اصطلاحی آن، گاه یکی از شاخه‌های علوم ادبی زبان عربی مطرح می‌شود و گاه در اصطلاح بلیغ برای وصف گونه خاصی از سخن یا گوینده آن به کار می‌رود (فیروزآبادی بی‌تا: ذیل مدخل «بلغ»؛ تفتازانی بی‌تا: ۱۶).

بسیاری از علمای پیشین فصاحت و بلاغت و حتی براعت را الفاظی مترادف دانسته‌اند، اما بلاغت در اصطلاح معانی و بیان دو قسم دارد: بلاغت در کلام و بلاغت در متکلم. به تعبیر دیگر، کلام بلیغ و متکلم بلیغ (نصیریان ۱۳۸۶: ۳۷). بنابراین، بلاغت در کلام عبارت است از مطابقت کلام با مقتضای حال مخاطب همراه با فصاحت الفاظ آن (همان: ۳۵). بلاغت متکلم ملکه‌ای است که گوینده از طریق آن قادر به ارائه سخن بلیغ باشد (خطیب قروینی بی‌تا: ۲) و مجموع فنون بلاغت حاوی اصول و قواعدی است که به

سخن ور، گوینده، نویسنده می آموزد که از کدام واژه استفاده کند و از انتخاب چه کلماتی پرهیزد تا گفتارش فصیح و قابل درک باشد و مخاطب خویش را دچار حیرت و سرگردانی نکند (همان: ۷).

۳،۲،۲ متکلم بلیغ و کلام بلیغ

متکلم گوینده‌ای بلیغ است که سخنش فصیح و مطابق با مقتضای حال باشد. جمله یا کلامی بلیغ است که در مخاطب تأثیر بگذارد به نحوی که در لذت، شادی، و اندوه گوینده و شنونده نیز سهیم شود. مقتضای حال او را در نظر بگیرد، به این معنا که برای مثال، در محفلی ایجاب می‌کند که سخن با اطناب (تفصیل) ایراد شود و برعکس جایی دیگر اقتضا می‌کند سخن با ایجاز (اختصار) بیان شود. پس این وظیفه گوینده است که موقعیت‌های مختلف را برای تأثیرگذاری کلامش در نظر بگیرد. بلاغت اغلب همراه واژه فصاحت به کار می‌رود.

در درس دوم به سان درس اول متنی از خطبه ۲۷ نهج البلاغه آمده، سپس شعری از منتبلی را، که بر بلاغت دلالت دارد، مثال زده است.

آنچه در تحلیل نویسنده آورده بحثی موجز از شرح متن در کلام امام علی (ع) است و اندکی از هجای کافور از سوی شاعر بدون آن که متعرض معنای مفردات شود. این تحلیل شاید نزد مدرسان مشکلی نداشته باشد، اما در ابتدای امر، برای تدریس در مرحله ابتدایی نزد دانشجویان و سایر متعلمان گنگ و پیچیده است.

تعریف نویسنده از بلاغت: البلاغة فی البیان، هی وصول معانی المتکلم الی السامعین بکلام فصیح حسن الوقع فی النفوس مطابق للمقام. اکنون نقدی که بر این قسمت وارد است، عبارت از آن است که با توجه به تعریفی که تفتازانی در مختصر المعانی از بلاغت کرده، متن مختصر بسیار واضح‌تر و کامل‌تر است. برای مثال، آن‌جا که می‌گوید: و البلاغة فی الکلام مطابقة لمقتضى الحال مع فصاحتہ. در حالی که اقتضای حال در معنای بلاغت لحاظ می‌شود و هیچ اسمی از آن در تعریف نویسنده وجود ندارد. آری آوردن عبارت «مطابق للمقام» هرگز معنای «وفقاً لمقتضى الحال» را نمی‌رساند؛ چون تفتازانی در متن سخن پس از جریان اقتضای حال می‌گوید: و هو مختلف فإن مقامات الکلام متفاوتة. سپس تفتازانی در شرح همین متن می‌گوید: بلاغت در کلام مطابقت مقتضای حال است و این اقتضای حال از نظر شنوندگان متفاوت است. متأسفانه نویسنده در این‌جا حق مطلب را ادا نکرده و در درس‌های بعدی، که می‌خواهد علم المعانی را تعریف کند، نیز هیچ اسمی از اقتضای حال نمی‌برد.

در بحث «لمن یرید التعمق» تنها نکته‌ای که اضافه شده این است که سخن بلیغ باید متناسب با احوال مخاطب باشد. یعنی مطابق عقل و فرهنگ او سخن گفته شود و این امر در سخن تفتازانی معنا ندارد. اقتضای حال نکته‌ای است بسیار حساب‌شده که به اقتضای درونی متکلم مربوط می‌شود، درحالی‌که فرهنگ امروز این امر را جزء اقتضای حال می‌شمرد و در بلاغت جدید است که ما از فرهنگ نیز بحث می‌کنیم و این چیزی است غیر از اقتضای حال (بنگرید به صفحه ۱۵، درس الثانی: «مبحث البلاغة»؛ پس از آن‌که نویسنده وارد بحث تمرین‌ها شد در ناحیه تطبیق، که باید مانند سایر کتاب‌های تألیفی مثل البلاغة الواضحة و جواهرالبلاغة برخی ابیات را حل کند فقط به حل مجمل دو بیت اول اکتفا می‌کند و بقیه را به‌عهده دانشجو گذاشته است.

از ابتکارات این کتاب فقط قسمت «وظيفة في البلاغة و التحليل» است که در کل کتاب جریان دارد. در این درس نویسنده همان خطبة ۲۷ نهج البلاغة را، که دو خط اولش را در صفحه ۱۴ آورده بود، بقیه آن را در صفحه ۱۶ آورده و از آن چند سؤال استخراج کرده و ضبط حرکات و اعراب را خواستار شده است.

۳،۲ درس سوم

۱،۳،۲ علم المعانی و تعریف آن

عالمان علم بلاغت علم المعانی را برای احتراز از اشتباه اول، یعنی اشتباه در ادای مقصود، بنا نهاده‌اند؛ یعنی علم المعانی علمی است که با آن حالات هماهنگی الفاظ عربی با مقتضای حال شناخته می‌شود. از این رو، در علم معانی به مباحثی چون قصر و حصر، فصل و وصل، ایجاز و اطناب، و برخی احوالات متعلقات فعل، که معمولاً در هشت باب جمع‌آوری شده است، پرداخته می‌شود. از مشهورترین این موارد آن مطالبی است که درباره استفهام، امر، و نهی مجازی بیان می‌شود.

مؤلف در درس علم المعانی اول با عنوان «المبدء» هیچ اشاره‌ای به تعریف یا توضیح اصطلاح علم المعانی نکرده است و بدون کم‌ترین توجه به بحث انقسام کلام به خبر و انشا و فرق آن دو به سراغ بحثی از مسندالیه و مسند و اسناد و متعلقات آن‌ها رفته و سپس بحثی به‌منزله معیار صدق و کذب خبر آورده و بلافاصله به سراغ احوال اسنادی خبر رفته است و بدون این‌که از اسناد خبری و حالات مختلف آن چیزی بگوید فوراً به سراغ اقسام کلام خبری با ملاحظه کلام بدون تأکید و کلام همراه با تأکید (با تأکید یک ادات) و نیز کلام همراه با چند تأکید رفته است (ص ۱۸، ۱۹).

حالا اگر سؤال شود در چه جاهایی ما مخاطب‌های سه‌گانه (خالی‌الذهن، متردد، و منکر) را تشخیص می‌دهیم، در این درس و حتی درس‌های بعدی اشاره‌ای به آن‌ها نشده است.

غیر از همه این‌ها، آنچه برای دانشجو در ابتدای تعلیم بلاغت مهم است فرق میان مقتضای حال با مقتضای ظاهر حال است که این بحث بسیار مهمی است و در ضمن باید از احوال اسناد خبری بحث شود. آنچه مؤلف در انقسام کلام در این درس گفته ملاحظه متکلم است درقبال ظاهر حال مخاطب. اما اگر متکلم این ملاحظه را نکند، بلکه خلاف آن را اقتضا کند، دیگر این اقسام سه‌گانه‌ای که مؤلف به آن‌ها اشاره کرده است (کلام خالی از تأکید، کلام مؤکد به یک ادات، و کلام مؤکد به چند تأکید) معنا ندارد. بلکه باید بحث نازل منزله مطرح شود؛ یعنی متکلم گاهی خالی‌الذهن را به منزله عالم به مسئله بنگرد و سخن را بر آن اساس بیاورد؛ یعنی ابتدا کلام را با تأکید آورده که این امر همان اقتضای حال نامیده می‌شود، درحالی‌که اقتضای ظاهر حال عدم اتیان تأکید است.

در همین درس اول، که در تعریف علم معانی آمده، مؤلف در صفحه ۱۹ این درس به مطلبی اشاره کرده است که ظاهراً در کتب بلاغت سستی به آن اشاره‌ای نشده است. گرچه می‌توان از فحوای سخن آنان این مطلب را استنباط کرد که مؤلف با عنوان انواع معانی گفته است، المبدأ: ۱. المعانی صورةً ذهنيةً يعبر عنها بالفاظ المركبة في جمل متلاحقة؛ ۲. تكون المعانی إما فكرة و إما صورة و إما عاطفة.

تحلیل و مراد سخن مؤلف: مراد از معنا یعنی آنچه در ذهن انسان جولان دارد و به صورت الفاظ و آن هم الفاظی که در ساختار کلام به شکل عبارات پیوسته خود را ظاهر می‌کند. درواقع، این عباراتی که به‌طور پیوسته از زبان متکلم بیرون می‌آید، ظهور همان معنایی است که در ذهن او بوده است و ما با این سخن مشکلی نداریم و حقیقت نیز همین است که گفته شد.

اما در بحث بعدی مؤلف سخن را به سه دسته تقسیم کرده است: ۱. اندیشه، ۲. صورت، ۳. عاطفه. باتوجه به مثال‌هایی که آورده است، می‌توان استنباط کرد سخن یا علمی است که از ذهن متکلم تراوش می‌کند یا سخن عادی است مانند گفت‌وگویی بین دو نفر یا چند نفر درحالت عادی و یا دادوستدی است که مردم کوچه و خیابان با هم انجام می‌دهند و دسته سوم از کلام (سخن) آن‌هایی است که جنبه عاطفی دارد و متکلم نه می‌خواهد خبری را به مخاطبان برساند و نه از اول تراوش ذهنی خود را می‌گوید و نه

سؤالی از کسی می‌کند تا او جواب دهد و از حقیقت امر بااطلاع شود، بلکه او می‌خواهد احساسات ذهنی‌اش را درباره خود یا محیطی که در آن زندگی می‌کند به‌نمایش گذارد.

۲,۳,۲ نقد و بررسی سخن مؤلف

آوردن این سخن در صورتی در این جا مفید است که در ابتدا ما به تفاوت خبر و انشاپی برده باشیم، سپس بگوییم خبر یا علمی است (از ابتدا و نیازداشتن به آوردن مؤکدات) یا معمولی (آن هم خبری است که بر دو قسم تقسیم می‌شود، گاهی با ادات تأکید و گاهی بدون ادات که بستگی به تفاوت اقتضای حال و ظاهر اقتضای ظاهر حال دارد)، سپس خبر از مافی‌الضمیری است که جنبه عاطفی دارد و این خبر نیز، که احساسات درون انسان‌ها را در قالب کلام می‌ریزد، می‌تواند گاهی با ادات تأکید و گاهی بدون آن ظاهر شود. بنابراین، تقسیم نویسنده منطقی نیست و باتوجه به این‌که در این بخش سخنی از خبر و انشا و اقتضای حال و اقتضای ظاهر حال نیامده آوردن این مورد اشکال آموزشی و معنایی دارد.

۳,۳,۲ نقد و بررسی دیگر

در صفحه ۱۹ که مؤلف کلام را به ملاحظه استعمال ادات تأکید آورده و سپس یک مثال برای کلام تأکیدی زده (از قسم کلام انکاری) باز هم دچار خلط موضوع شده و به‌جای آن‌که بگوید کلام یا تأکید در آن هست یا نه، اگر نیست، می‌شود کلام خالی‌الذهن و اگر در آن یک تأکید آمده، کلام طلبی می‌شود و آوردن یکی از ادات کافی است و یا کلام می‌شود انکاری که ممکن است در کلام بیش از چند تأکید ذکر شده باشد در قسمت ۲ نویسنده راهی جز توضیح فرق اقتضای حال و اقتضای ظاهر حال ندارد. یعنی باید بحث را از اقتضای ظاهر حال به اقتضای حال بکشاند و جریان نازل منزله‌ها را یکی پس از دیگری هم‌راه مثال توضیح دهد و این روش مؤلف در این جا خلاف موازین تعلیم است.

در صفحه ۲۰ در «ناحیه للتطبيق» تمرینی آمده که می‌باید براساس مقتضای ظاهر حال حل شود و کسی که فرق مقتضای حال و ظاهر حال را ندارد، از حل آن عاجز خواهد بود و این اشکال دیگری است بر کار مؤلف.

در تمرین ۲ صفحه ۲۰ پایین صفحه، نویسنده برای بحث جدیدی که درباره کلام آورده و آن را به سه وجه (فکری، صوری، و عاطفی) توضیح داده تمرین متناسب با آن را آورده است، هم‌چنان‌که در تمرین پس از آن (وظيفة في البلاغة والتحليل) راجع به کلام (علمی، صوری، و عاطفی) سخن گفته و در آن جا با عنوان «أسئلة» بحث را دنبال کرده و از

دانشجویان خواسته است که استنباط معنایی خود را ضمن فعالیت‌های ادبی بنویسند. به نظر نگارنده این مقاله، کلاً نظر نویسنده نادرست و استنباط او از این تقسیم‌بندی را خلاف علم‌المعانی است. علتش هم معلوم است، زیرا کلام عاطفی نه متناسب مقتضای حال است و نه متناسب ظاهر حال.

۴,۳,۲ درس دوم (مبحث علم معانی)

یکی دیگر از مشکلات این کتاب در تدریس همین مبحث تقسیم کلمه و کلام به حقیقت و مجاز است (ص ۲۲) که مؤلف برای مجاز لغوی تعریفی شبیه سایر کتاب‌های درسی آورده، اما برای تدریس مجاز عقلی ابتدا از مسند و مسندالیه سخن به میان آمده و ضمن اشاره به اسناد و ارتباط مسندالیه و مسند، به تقسیم کلام به خبر و انشا و اقسام آن پرداخته، اما سخنی از مجاز عقلی به‌طور واضح نگفته است، درحالی‌که طبق ضوابط تعلیم می‌بایست درابتدا بحث اسناد، مسندالیه، و مسند باشد. سپس، می‌بایست قبل از بحث مسندالیه و مسند خبر و انشا بیان می‌شد، آن‌گاه از حقیقت و مجاز لغوی و عقلی بحث می‌شد. البته در هیچ‌کدام از این موضوعات حق مطلب ادا نشده و باتوجه‌به تجربه تدریسی که نگارنده از این کتاب دارد، به نقص‌های فراوان آن پی بردم. یعنی وقتی کسی این کتاب را با کتاب البلاغة الواضحة، که احمد جازم و همکارانش تألیف کردند، مقایسه می‌کند به این نتیجه می‌رسد که آن کتاب بسیار بهتر و با معانی تعلیم بلاغت سازگارتر و در انتخاب تمرین‌ها قوی‌تر و مذهبی‌تر است، اما در این کتاب، که باید آن را فقط در مدارس مسیحی لبنان ملاحظه کرد، باتوجه‌به اسلوب تنظیم موضوعات نمی‌توان انتظار یک کتاب درسی را از آن داشت.

۵,۳,۲ نکته مثبت در بحث علم المعانی

در پایان بحث تقسیم کلمه و کلام با عنوان «وظيفة في البلاغة و التحليل» مطلبی را از میخائیل نعیمه با کمی تصرف آورده و سؤالاتی به منظور تمرین درک مطلب آورده که مفید است و مدرسان در این جا وظیفه دارند که ضمن توضیح قسمتی از تمرین در کلاس ذهن دانشجویان را آماده حل بقیه تمرین کنند.

۶,۳,۲ الدرس الثالث، احوال المسندالیه

در پایان مبحث ذکر مسندالیه و حذف آن، تقدیم مسندالیه و تأخیر آن، و اغراضی که از آن‌ها به‌عمل می‌آید طبق معمول سنواتی که درابتدا با آوردن عباراتی موجز یا اشعاری

مستخرج از کتب بلاغی دیگر بحث کرده است، سپس تمرین‌هایی آمده که برای این درس کافی به نظر می‌رسد.

۷،۳،۲ درس الرابع، احوال المسند

روش بحث درس چهارم که از احوال مسند (ذکر و حذف و مانند آن) سخن می‌گوید طبق روش دروس قبلی است و موضوع درخورذکری ندارد.

۸،۳،۲ درس الخامس تقسیم الإنشاء و أنواعه

روش این مبحث مانند سابق است. آنچه در این جا آمده به نظر من برای مبتدیان علم‌المعانی کافی است، البته بستگی دارد که کدام مدرس تدریس کند و برای چه مقطعی کتاب درسی به حساب آید. اما برای مبتدیان چه مدارس ثانویه و چه مقطع کارشناسی غیرعربی، که بیش‌تر دانشجویان ادبیات فارسی، الهیات، و حقوق را دربرمی‌گیرد، همین مباحث خوب است، زیرا بیش از این موردنیاز دانشجویان نیست. اما با تدریس آن در مقطع کارشناسی ادبیات عربی برای دانشجویان عربی خصوصاً گرایش ادبیات، نه مترجمی و آموزش زبان، حتی در مباحثی که به شرح چندانی نیاز ندارد (مانند مبحث احوال مسند، مسندالیه، و تقسیمات خبری و انشایی) اصلاً موافق نیستیم.

۹،۳،۲ درس السادس تا الدرس الثانی عشر

در این مباحث موضوعاتی چون امر و صیغه‌های امر و معانی آن‌ها، نهی و صیغه نهی و معانی آن‌ها، استفهام و ادوات و معانی آن‌ها، تمنی و ندا و ادوات آن‌ها، وصل و فصل و تفاوت‌های آن دو، و قصر و احکام آن با همان شیوه متن‌آوری و تحلیل بلاغی آمده است که برای دانشجویان کارشناسی به‌غیراز دانشجویان زبان و ادب عربی مفید به نظر می‌رسد؛ به شرط آن‌که مدرس خود اقدام به هرکدام از تمرین‌ها کند و در هر مورد تعدادی از آن‌ها را حل کند و معنای ادب را برای دانشجویان توضیح دهد. یا در مبحث «وظيفة في البلاغة و التحليل» متن را برای آنان بخواند و ترجمه کند یا دست‌کم لغاتی که آنان نمی‌دانند شرح دهد و سپس تحلیل بلاغی را به‌عهده آنان گذارد.

در این صورت، این متن‌ها، خصوصاً تمرین‌های مربوط، برای دانشجویان مفید است و آنان بلاغت کاربردی را خودبه‌خود فرامی‌گیرند.

۴,۲ درس چهارم

۱,۴,۲ علم البيان و تعريف آن «درس اول»

علم بيان برای پرهيز از اشتباه دوم، پرهيز از پیچیدگی معنوی، وضع شده است. درحقیقت علم بيان دانشی است که از طریق آن ایراد یک معنا با شیوه‌ها و ترکیب‌های گوناگون شناخته می‌شود، ترکیب‌هایی که وضوح دلالتشان بر آن معنا متفاوت است. از این رو، در علم بيان به موضوعاتی چون حقیقت و مجاز، تشبیه، کنایه، استعاره، و موضوعات آن پرداخته می‌شود.

در این مبحث نیز نویسنده شیوه مباحث قبلی را در پیش گرفته و با تحلیل چند عبارت کوتاه (چهار عبارت) به تعریف علم بيان پرداخته است که با تعریف سایر نویسندگان بلاغت فرقی ندارد.

باز هم تأکید می‌شود که در این جا نویسنده باید فرق میان مجاز در مبحث علم البيان را با مجاز لغوی و عقلی در مبحث علم المعانی توضیح می‌داد، اما نه در آن جا درست مطلب را بیان کرد و نه در این جا آن طور که حق مطلب است مجاز علم بيان را از مجاز علم المعانی جدا کرده است، اما نویسنده در مبحث تشبیه کارش ایرادی ندارد. البته عدم ایراد بر او نسبی است و این که این کتاب را در چه سطحی و برای چه کسانی بخواهیم. یعنی می‌تواند برای دانشجویان غیرعربی (مراد ادب عربی نه مترجمی) تدریس شود به شرط آن که کتاب دیگری چون *جواهر البلاغه* سیداحمد هاشمی به منزله متن درسی خوانده یا تدریس شود و تمارین مربوط به هر درس از این کتاب تهیه شود.

۲,۴,۲ درس دوم: تشبیه

به نظر می‌رسد مبحث تشبیه برای علاقه‌مندان به آشنایی با ادب عربی و با این شرط که مدرس تمرین‌های هر بخش را با جدیت پیش ببرد بعضی را حل و بعضی را به منزله تکلیف به دانشجویان واگذار کند و در امتحان نیز بیش تر سؤال‌ها را از این تمرین‌های تکلیفی بدهد این مبحث برای آنان مفید است و در کتاب‌های بلاغی دیگر، که در مدارس عالی ما مرسوم است، با توجه به بی‌برکتی ساعات درسی و کوتاهی ترم چندان مباحث مبسوط‌تری در مقایسه با این کتاب مشاهده نمی‌شود. البته کتاب *مختصر المعانی* استثناء است و مباحثی که در آن جا برای دانشجویان راجع به تشبیه می‌توان گفت قابل قیاس با این کتاب درسی نیست.

ابیات مبحث تشبیه بیش‌تر ابیاتی است که شاعران معاصر سروده‌اند و عبارات و واژه‌ها کاربردی و زنده‌اند و این یکی دیگر از مزایای این کتاب است.

۳,۴,۲ درس سوم: تشبیه

باتوجه به تحلیل بیش‌تر از جانب مؤلف دربارهٔ متنی که در اوایل این دو مبحث آمده است، اقسام تشبیه مانند آنچه در کتاب‌های درسی معروف چون *البلاغه الواضحة*، که تاحدودی می‌توان هم‌وزن این کتاب به حساب آورد، به همان سبک آورده شده است.

اما در درس چهارم با عنوان «التشبيه ۳» در صفحه ۸۷ مؤلف می‌بایست شرحی مکفی راجع به تشبیه ضمنی و فرق آن با تشبیه‌های غیرضمنی می‌داد، زیرا وقتی خواننده تعریف آن را می‌بیند، اولین بار نمی‌تواند آن‌چنان درک صحیحی از تشبیه ضمنی در ذهن خود داشته باشد. برای مثال، در صفحه ۸۸ با عنوان المبدأ در تعریف تشبیه ضمنی آمده است: «التشبيه الضمني هو الذي يورد ضمنا من غير أن يصرح به، فيلمح من سياق الكلام و بقيد احد الامور التالية...». مؤلف تشبیه ضمنی را آن تشبیهی می‌داند که هیچ صراحت و شرح و بیانی در آن از ادات و وجه‌شبهه یا مشبه و مشبه‌به نباشد، فقط باتوجه‌به سیاق کلام خواننده پی‌برد که در این‌جا تشبیه واقع شده است. در تشبیه ضمنی مشبه و مشبه‌به از نظر وجه‌شبهه در یک درجه قرار دارند، درحالی‌که در تشبیه غیرضمنی وجه‌شبهه در مشبه‌به شدیدتر است تا در مشبه.

اما آیا با چند مثال می‌شود سیاق کلام را، که موضوعی است زبان‌شناسی و در کتاب‌های مطول و هم‌سان از آن بحث می‌شود، در ذهن دانشجو یا دانش‌آموز نهادینه کرد؟ به نظر می‌رسد این ایرادی وارد بر این کتاب است.

۵,۲ درس پنجم

۱,۵,۲ حقیقت و مجاز

بہتر بود در ابتدا نویسنده بحثی در حقیقت و مجاز به‌طور کلی مطرح می‌کرد و فرق میان حقیقت و مجاز در علم المعانی را با حقیقت و مجاز در علم البیان شرح می‌داد، سپس وارد بحث مجاز و اقسام آن در علم البیان می‌شد. مجاز در علم المعانی به مجاز لغوی و عقلی تقسیم شد. اما مجاز در علم البیان به استعاره و کنایه کشیده می‌شود که این‌ها با هم فرق اساسی دارد. اشکالی که در این کتاب به نویسنده وارد است آن‌که مجاز لغوی و عقلی را در

مبحث علم البيان آورده و دانشجویان میان مجاز کنایه یا مجاز استعاره با مجاز لغوی و عقلی دچار اشتباه می‌شوند.

در صفحه ۹۳ کتاب آن هم در وسط مباحث تشبیه یک‌باره از حقیقت و مجاز آن هم مجاز لغوی و عقلی یک بخش مستقل آورده و بلافاصله وارد بحث مجاز بالکنایه شده است که این امر با توجه به تقسیمات متکلم علم المعانی و علم البيان و فرق این دو از زاویه مجاز و حقیقت در کتاب‌هایی مانند شرح مختصر المعانی تفتازانی و یا مطول کاری اشتباه است.

این اشتباه وقتی تشدید می‌شود که در درس چهارم (الکنایه) صفحه ۱۰۲ دانشجو فکر می‌کند مجاز بالکنایه با مجاز لغوی و عقلی در یک ردیف است و این جاست که خلط بین مباحث علم البيان و علم المعانی خواهد بود.

از صفحه ۱۰۶ تا ۱۱۶ در دو مبحث با عنوان «الاستعاره ۱» و «الاستعاره ۲» تمام بحث استعاره در داخل این دو درس گنجانده شده که با توجه به روش تنظیم کتاب به هیچ وجه کفایت نمی‌کند و خواننده و دانش‌آموز آن هم چنانچه مباحث دیگر را نخوانده باشد، فهم استعاره برایش مشکل و حل‌نشدنی باقی می‌ماند؛ یعنی تعداد تمرین‌های زیاد، آن هم به صورت شعر یا ضرب‌المثل‌های غامض، نمی‌تواند کلید حل معما باشد.

۶,۲ درس ششم

۱,۶,۲ علم بدیع

علم بدیع دانشی است که به متعلقات علم بلاغت می‌پردازد؛ یعنی پس از مراعات تمامی موارد مانند فصاحت کلمه و کلام و مراعات حال مخاطب و ادای کلام مطابق با مقتضای حال چگونه بتوانیم عبارت را به شکلی زیباتر بیان کنیم؛ مانند استفاده از آرایه‌هایی چون مراعات نظیر، جناس، تضمین، و استخدام که در قرآن کریم نیز نمونه‌های مشابه بسیاری دارد.

در مبحث علم البدیع، با نگاه به ساعات درس علم بلاغت و نیازداشتن به مباحث مبسوط، آنچه نویسنده در این کتاب با تنظیم مبحث محسنات معنویه آورده (چون طباق، مقابله، ارداد، توریه، حسن تعلیل، تهکم، و تجاهل عارف) برای مقاطع درسی دانشگاه‌های ما کفایت می‌کند و به اطناب مباحث در این صنعت نیازی نیست، چون با حل تمرین اشکالات احتمالی دانشجویان در علم بدیع حل می‌شود.

هم‌چنین، در همین علم البدیع مبحث محسنات لفظیه (چون جناس، تصدیر، عکس، تسجیع، و مانند آن) آشنایی دانشجویان با متن‌های نثری و شعری که با آن روبه‌رو می‌شوند این مبحث کفایت می‌کند و به مباحث مفصل‌تر نیازی نیست.

۷,۲ درس هفتم

۱,۷,۲ مبحث علم عروض

عروض واژه‌ای عربی و به معنای فن سنجیدن شعر و شناختن وزن‌ها و بحرهای کلام منظوم با افاعیل عروضی و پیدا کردن اوزان اشعار بر پایه آن افاعیل است. به این دلیل، این دانش را «عروض» نامیده‌اند که وزن شعر بر آن عرضه می‌شود.

سبب نامیدن آن را به «عروض» چنین گفته‌اند که موزون از ناموزون با این علم شناخته می‌شود و یا چون عروض قسمتی از علوم است و یا به این دلیل که شعر را بر آن عرضه می‌دارند و یا چون در مکه بر خلیل‌بن احمد الهام شد، بدین نام خوانده شده است (پورشیرازی ۱۳۹۰: ۵۶).

با نگاه به ساعات درس بلاغت و عروض در گرایش ادبیات عربی و گنج‌نیدن دو واحد درسی در برنامه به‌منظور پیش‌نهاد نگارنده این مقاله درسی شدن این کتاب را در مقطع کارشناسی تأیید می‌شود، زیرا مؤلف سعی خود را در تناسب موضوع درس و حجم آن به‌خوبی نشان داده است.

مباحث الزامی در درس عروض در این کتاب به‌خوبی تبیین شده است. مباحثی چون تقطیع، تصریح، قافیه، و رویه و مباحثی چون رجز و کامل، بحر خفیف و وافر، بسیط و طویل، متدارک و محدث یا جنب، مزج، و خلاصه تمام اوزان عروضی لازم برای گرایش زبان و ادب عربی به‌خوبی در این تألیف ماهرانه آمده است.

هم‌چنین بحث فنون شعری، فرق قصیده با موشح، رباعی، غزل، و هم‌چنین مختصری از مختصات عروضی شعر جدید، اوزان شعر نو و شعر قدیم، هم‌راه تقطیع آن‌ها ذکر شده است. با توجه به حجم مباحثی که در این قسمت از کتاب از اوزان عروضی آمده شایسته است از کتاب‌های درسی در دانشگاه‌های ایران باشد و مدرسان درس عروض می‌توانند از مزایای این کتاب استفاده و نیاز دانشجویان را در این درس برطرف کنند.

۸,۲ درس هشتم

۱,۸,۲ قسم ششم جمالیات (زیباشناسی متن)

اولاً، قسم جمالیات در این کتاب بحثی ابتکاری و موردنیاز دانشجویان کارشناسی در گرایش «زبان و ادب عربی» است، زیرا در سایر کتاب‌های بلاغی یا مباحث مفید و قابل‌ذکری از این مبحث نشده یا آن‌قدر مبسوط آمده که دانشجویان این رشته (ادب عربی) در مقطع کارشناسی نمی‌توانند بهره‌ای لازم را از آن ببرند.

باتوجه‌به تجربه‌ای که در تدریس بلاغت و خصوصاً تدریس این کتاب در چند ترم داشته‌ام، برتری این کتاب را در مبحث علم بدیع و عروض و نیز مبحث جمالیات می‌بینم که متناسب با نیاز دانشجویان مقطع کارشناسی آمده و بیش از آن نیازی احساس نمی‌شود.

در مبحث مقدمات الفن و انواعه، که در صفحات ۱۹۴ و ۱۹۵ کتاب تبیین شده است، دانشجویان نیاز دارند که ارکان فن را بشناسند، قالب و متن را تشخیص دهند، متن عاطفی را از متن ایحائی و تفاوت‌های آن‌ها بدانند و آشنایی لازم را پیدا کنند، بین علم و فن تفاوت قائل شوند همان‌طور که بین شعر و نثر تفاوت قائل‌اند، محاسن انشا و عیوب آن را مطالعه کنند، معنا را از مبنی تشخیص دهند، و این تجربه بیش از سه دهه تدریس به ما آموخته است که باید یک موضوع درسی مستقل و مکفی در این زمینه باشد که نگارنده این مقاله در طول سال‌هایی که با این کتاب محشور بودم، ویژگی‌های مثبت آن را بیش‌تر از عیوب آن می‌دانم و توصیه کلی من رد کامل کتاب نیست، بلکه اقرار بر تدریس مباحث علم بدیع، اوزان عروض، و جمالیات است.

۳. نتیجه‌گیری

آنچه تاکنون درباره‌ی البلاغة و التحليل نقد و بررسی کردیم و باتوجه‌به تجربه‌ای که به‌هنگام تدریس آن در مقطع کارشناسی و ارشد به‌دست آوردیم، باید تأکید شود که تدریس این کتاب به‌منظور درس بلاغت در گرایش ادب عربی، چه در گرایش ادبیات و چه مترجمی و آموزش زبان، خطاست، مگر آن‌که وزارت آموزش عالی اجازه‌ی اصلاح آن را بدهد. اما تدریس آن برای سایر رشته‌های غیرعربی هم‌چون علوم قرآنی، الهیات، حقوق، و ادبیات فارسی به‌منزله‌ی درسی اختیاری از این اثر مانعی ندارد، به شرط آن‌که مدرسان این کتاب در درس بلاغت تجربه‌ی کافی و مهارت لازم را داشته باشند. به‌خصوص که باتوجه‌به ساعات

مندرج در برنامه‌های آموزشی و مشتمل بودن این کتاب در مباحث زیباشناسی (جمالیات) و علم عروض و مانند آن، استفاده از این اثر توصیه می‌شود و چنانچه تدریس خوب همراه با تمرین‌های کتاب دنبال شود، نتایج آن برای دانشجویان کارشناسی ارشد و کارشناسی برای رشته‌های غیرعربی درخورستایش خواهد بود. باتوجه به آنچه در نقد و بررسی ارائه شد، جا دارد مؤلف در هر فصلی تمرین‌های همان فصل را براساس آیات قرآن، اشعار عربی اعم از معاصر و قدیم، و سایر متن‌های ادبی ذکر کند، البته این تمرین‌ها در متن کتاب آمده است، اما فقط اییاتی است که مربوط به شعرای معاصر است، درحالی که برای یک دانشجوی ایرانی آوردن ابیات عربی قدیم و نیز متون حدیث هم چون نهج‌البلاغه و آیات قرآن بهتر است تا دانشجوی با محتوای آیات قرآنی درزمینه فصاحت، بلاغت، و بدیع آشنا شود.

کتاب‌نامه

- ابن خلکان (بی تا)، *وفیات الأعیان*، بتحقیق یوسف علی طویل و مریم قاسم طویل، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن فارس، احمد بن فارس (۱۴۰۴ق)، *مقایس اللغة*، بتحقیق و ضبط عبد السلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن معتر، عبدالله (۳۹۹ق / ۹۷۹م)، *البدیع*، به کوشش کراچکوفسکی، بغداد.
- ابوعبیده، معمر (بی تا)، *مجاز القرآن*، ج ۱، به کوشش فؤاد سزگین، قاهره: مکتبه خانجی.
- اصفهانی، ابوالفرج (بی تا)، *الأغانی*، ج ۱، به کوشش عبدالله علی مهنا و سمیر جابر، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- البستانی، أنطوان مسعود (بی تا)، *البلاغه و التحلیل*، بیروت: دارالشرق.
- پورشیرازی، عبدالرحیم (۱۳۹۰)، *منتهی الإرباب*، تصحیح: محمدحسن فؤادیان و علیرضا حاجیان‌نژاد، تهران: دانشگاه تهران.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۳۸۳)، *شرح المختصر*، اسماعیلیان.
- تفتازانی، سعدالدین (بی تا)، *مختصر المعانی*، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (ع).
- تفتازانی، مسعود بن عمر (۷۲۲-۷۲۹ق)، *معتبر فی شرح المختصر*، قم.
- جاحظ، عمرو (۹۶۸م)، *البيان و التبیین*، ج ۱، به کوشش فوزی عطوی، بیروت.
- الجارم، علی و مصطفی امین (۱۴۱۶ق)، *البلاغه الواضحه و دلیل البلاغه الواضحه*، قم: دارالتقافه للطباعة و النشر.
- جرجانی، عبدالقاهر (۹۵۴م)، *اسرار البلاغه*، به کوشش هلموت ریتز، استانبول.
- حسینی، جعفر (۱۳۸۷)، *اسالیب البیان فی القرآن*، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.

خطیب قزوینی، محمدبن عبدالرحمن (۴۰۵ق / ۹۸۵م)، الايضاح فی علوم البلاغة، به کوشش محمد عبدالمنعم خفاجی، بیروت.

خطیب قزوینی، محمدبن عبدالرحمن (۶۶۶-۷۳۹ق)، تلخیص المفتاح. خوری شرتونی لبنانی، سعید (۱۳۸۵)، أقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشوارد، تهران: شرکت چاپ و انتشارات اسوه.

رامپوری، غیاث‌الدین محمدبن جلال‌الدین (۱۳۶۲)، غیاث اللغات، تصحیح سیدمحمد دبیرسیاقی قزوینی، تهران: امیرکبیر.

زیدان، جرجی (۱۹۸۳م)، تاریخ آداب اللغة العربیه، دار مکتبه الحیاة.

سکاکي، یوسف (بی تا) مفتاح العلوم، بیروت: دارالکتب العلمیه.

سیبویه، عمرو (۴۰۸ق / ۹۸۸م)، الکتاب، ج ۱، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره.

صفی پوری شیرازی، عبدالرحیم (۱۳۹۳)، منتهی الأرب فی لغة العرب، ترجمه محمدحسن فوادیان و علیرضا حاجیانزاد، تهران: دانشگاه تهران.

ضیف، شوقی (۹۶۵م)، البلاغة تطور و تاریخ، قاهره.

طبانہ، بدوی (۳۸۱ق / ۹۶۲م)، علم البیان، ج ۱، بیروت.

عمید، حسن (۱۳۶۳)، فرهنگ عمید، تهران: امیرکبیر.

فراء، یحیی (۹۷۲م)، معانی القرآن، ج ۱، به کوشش احمد یوسف نجاتی و محمد علی نجار، قاهره.

فیروزآبادی، محمدبن یعقوب (بی تا)، القاموس المحیط، بیروت: دارالکتب العلمیه.

مبارک، مازن (۴۱۶ق / ۹۹۵م)، الموجز فی تاریخ البلاغة، بیروت.

معین، محمد (۱۳۵۰)، فرهنگ معین، تهران: امیرکبیر.

نجفی، سیدرضا (۱۳۹۸) البلاغة المیسره، نجف: کتابخانه نجف.

نصیریان، یدالله (۱۳۸۶)، علوم بلاغت و اعجاز قرآن، تهران: سمت.

نفیسی (ناظم‌الاطباء)، علی اکبر (۱۳۱۸)، فرهنگ نفیسی، تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.

نوفل، سید (۹۴۸م)، البلاغة العربیه فی دور نشأتها، قاهره.

هاشمی، سیداحمد (۱۳۸۸)، جواهر البلاغة، قم: مؤسسه الصادق للطباعة و النشر.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی